



تأثیر مباحث هایدگر در هستی‌شناسی بر فلسفه اسلامی

استادیار فلسفه دانشگاه تهران گفت: هایدگر در میان متفکران معاصر، از معدود افرادی است که بحث هستی‌شناسی را مطرح کرده است.

استادیار فلسفه دانشگاه تهران گفت: هایدگر در میان متفکران معاصر، از معدود افرادی است که بحث هستی‌شناسی را مطرح کرده است. وی از الگوی معرفت‌شناسی و جدایی هستی از معرفت عبور کرده است و بهترین زمینه را برای ما فراهم کرده که بگوئیم ما هم در فلسفه اسلامی حرف‌های زیادی در این زمینه داشته‌ایم و صدها سال بختمان درباره وجود بوده است. تأثیر مباحث هایدگر در هستی‌شناسی بر فلسفه اسلامی گزارش خبرنگار ایگنا، نشست «هستی‌شناسی در سنت فلسفه اسلامی در مواجهه با نقد متافیزیک در اندیشه هایدگر» امروز چهارشنبه ۱۰ آبان ماه از سوی پژوهشگاه مطالعات فرهنگی، اجتماعی و تمدنی برگزار شد.

احمد رجبی؛ استادیار فلسفه دانشگاه تهران، در این نشست سخنرانی کرد که در ادامه می‌خوانیم؛

در وهله اول با دو عنوان مواجه هستیم که باید آنها را توضیح دهیم تا مشخص کنیم اگر از امکان امتداد فلسفه اسلامی در مواجهه با چالش‌ها و مسائل و جریان‌های غالب تفکر در دوران معاصر سخن بگوئیم، مبانی اصلی که باید سراغ آنها برویم کدامند؟ درباره مقصودمان از هستی‌شناسی در فلسفه اسلامی باید گفت وقتی از فلسفه اسلامی سخن می‌گوئیم مقصودمان همچنان فلسفه در کلیت و عمومیت آن است یعنی نمی‌خواهیم یک قید بیرونی برای فلسفه به کار ببریم و اگر به فارابی، ابن سینا، علامه طباطبایی و امثالهم مراجعه کنیم هیچکدام نمی‌گویند کار ما، یک قید بیرونی نسبت به حکمت و فلسفه دارد. پس قید اسلامی، فراتر از یک قید تاریخ فلسفه ای است که برای حوزه‌های اندیشه‌ای در نظر گرفته شده است. مراد از فلسفه اسلامی

مقصود ما از فلسفه اسلامی به عنوان یک سنت که می‌خواهیم هستی‌شناسی را از دل آن بیرون بکشیم یک پارادایم طرح مسئله کلان و بنیادین فلسفی است که مجموعه مسائل به هم پیوسته‌ای را ایجاد کرده و فلسفه را در مسیر جدیدی قرار داده است. پس الگویی که ذیل هستی‌شناسی در فلسفه اسلامی ایجاد شده است باعث یک وحدت گفتمانی ذیل یک مسئله خاص و به طور مشخص مسئله وجود شده است. در ذیل هستی‌شناسی در فلسفه اسلامی نیز بابی باز شده که تا دوران معاصر ما امتداد داشته است.

به طور مشخص در کار ابن سینا و راهی که وی در الهیات شفا برای طرح مسئله وجود باز می‌کند عملاً در طرح مسئله وجود و هستی‌شناسی راه جدیدی باز شده که با اندیشه افلاطون و ارسطو متفاوت است و آن هم تمایز وجود و ماهیت است و اینکه ماهیت، به طور کلی از وجود جدا می‌شود و ذیل این تمایز، وجود هم معنای خاصی پیدا می‌کند و رابطه وجودی میان موجودات یعنی رابطه علیت هم معنای خاصی پیدا می‌کند و درک ما از خدا، انسان و جهان هم متفاوت خواهد شد.

اینجاست که با طرح مسئله جدیدی مواجه هستیم و آن اینکه اگر وجود، اوصیا نیست پس چگونه باید با نظر به متن موجودات فهمیده شود؟ در این شرایط در یک دوگانه قرار می‌گیریم یعنی وجود هم معنای فرد و جوهر نخستین ارسطویی را پیدا می‌کند و همزمان، وقتی هرگونه ماهیت از وجود سلب شده باشد یک معنای عام و فراگیر را هم دارد. چنین مسئله‌ای در فلسفه اسلامی یک مسئله بغرنج و بحران فکری است که ما چگونه متن واقعیت را از تمام تعینات واقعی بودن درک کنیم و روشن کنیم که چگونه باید ناظر بر واقعیت فهمیده شود؟

محتوای اصلی نقد متافیزیک هایدگر

در اینجا می‌توانیم بگوئیم دو جواب عمده شکل گرفته است؛ یکی اینکه مفهوم عام وجود که هر فردی را وجود می‌نامیم، یک اعتبار ذهنی محض است یا اینکه می‌توانیم بگوئیم این امر مشترک، خود خارج است. در هر دو صورت چه مفهوم وجود را یک اعتبار محض یا چه وحدت متن خارج بدانیم، در هر دو یک مسئله واحد و مشترک است که برخاسته از یک نسبت است پس در هر دو صورت رابطه ما با وجود و فهمان از آن به یک وحدت عام و مشترکی برمی‌گردد که ما دنبال منشأ انتزاع آن از خارج هستیم و این منشأ انتزاع از خارج را در یک رابطه و نسبت پیدا می‌کنیم که آن علیت‌ایجاد الهی نسبت به موجودات است که به انحاء مختلف می‌توانیم آن را بفهمیم و بارزترین فهم از آن همین فهم اصالت وجود است.

درباره نقد متافیزیک هایدگر هم باید گفت که هایدگر در ایران و در رابطه با سنت فلسفه اسلامی عمدتاً ایجابی فهمیده شده است چون در میان متفکران معاصر، از معدود افرادی که بحث هستی‌شناسی را مطرح کرده، هایدگر است که از الگوی معرفت‌شناسی و جدایی هستی از معرفت عبور کرده است و بهترین زمینه را برای ما فراهم کرده که بگوئیم ما هم در فلسفه اسلامی حرف‌های زیادی در این زمینه داشته‌ایم و صدها سال بختمان درباره وجود بوده است. کمتر به این نکته اصلی توجه شده که کل

فلسفه هایدگر ذیل یک نقد بنیادین و رادیکال باید صورت بندی و فهم شود.

از این نظر، می‌توانیم هایدگر را تنها متناظر با کانت در نظر بگیریم و اگر بخواهیم از امتداد فلسفه اسلامی سخن بگوییم باید اول با کانت مواجه شویم و بفهمیم که نقش قوام بخش سوژه، چه نسبتی با فلسفه اسلامی دارد و ما از این دلالت نقد کانتی، مباحث فلسفه اسلامی را عبور دهیم و ببینیم که حرف‌هایی در فلسفه اسلامی برای گفتن داریم و سپس دنبال مواجهه با نقد رادیکال تر هایدگر باشیم. نقد متافیزیک هایدگر در همه حیات فکری وی مبتنی بر تمایز هستی‌شناسی است یعنی باید بفهمیم که وجود، موجود نیست و حتی وی می‌گوید آنچه کانت در دیالکتیک عقل محض وانمود می‌کند درکی از متافیزیک است که امر هستی‌شناختی را خلط می‌کند و هایدگر به آن متافیزیک اونتیک می‌گوید و گویا کار متافیزیک اساساً درباره موجودات است و بن بست فلسفه از همین جا شروع شده است و آنقدر علوم پیشرفت کرده که هر یک از علوم به موضوعی می‌پردازند و دیگر موضوعی برای فلسفه باقی نمانده است که به آن بپردازد.

محتوای اصلی نقد متافیزیک هایدگر مستقیماً برخاسته از همین مسئله تمایز انتولوژیک است بدین معنا که ما در نقد متافیزیک هایدگر، با این معنا رو به رو می‌شویم که هایدگر می‌خواهد به ما نشان دهد که چگونه مسئله وجود به موجود کاسته می‌شود و پرسش ما از وجود، به یک موجودی انحراف پیدا می‌کند که مبدأ وجود است و به جای اینکه از معنا و حقیقت وجود بپرسیم بحث ما دائماً به سمت فروکاهیدن وجود، به یک موجود می‌رود.

ایراد ناشی دانستن همه موجودات از موجود نخستین

هایدگر تفسیری از رابطه عقل و وجود دارد و می‌گوید کاری که متافیزیک کرده و باعث شده مسئله تمایز هستی‌شناختی عملاً گم شده است و باعث شده ما به قوام هستی برسیم این است که رابطه عقل و وجود را رابطه‌ای در نظر گرفته ایم که دو موجود می‌خواهند با همدیگر وارد ارتباط شوند یعنی مسئله وجود در تمایز از موجود، دوباره به رابطه دو موجود فروکاسته شده است و وقتی بخواهیم این رابطه را بفهمیم متوجه می‌شویم آنچه قرار است فهمیده شود چیزی است که نه قابل یکسان‌سازی با عقل من و نه قابل یکسان‌سازی با موجوداتی است که می‌خواهیم وجود آنها را بفهمیم.

هایدگر هیچ وقت مستقیماً به فلسفه اسلامی نپرداخته است و دلیل آن برای ما جای سؤال است. وی می‌گوید مسئله تمایز وجود و ماهیت که ابن سینا مبدأ آن بود تبدیل به یک مسئله هستی‌شناسی بفرنج شد. وی می‌گوید این حد وجودی خاص، در واقع نشان دهنده میزان فقر وجودی یا میزان بهره مندی وجود از موجود مطلق است یعنی چیزی که ما از وجود در ذیل الگوی ابن سینایی تمایز وجود از ماهیت می‌فهمیم این است که وجود موجود را به معنای مرتبه خاص این موجود، از ربط این موجود به موجود نخستین انتزاع می‌کنیم.

اما ایراد فلسفه اسلامی به ابن الگو که همه موجودات را ناشی از موجود نخستین می‌داند چیست؟ به نظرم مشکل این است که در این روش، مسئله معرفت‌شناسی را نمی‌توانیم حل کنیم. بنابراین باید به سمت الگویی برویم که رابطه وجود و موجود را ذیل رابطه ساختن، نفهمد، بلکه باید پرسش از اینکه چگونه وجود موجود فهم می‌شود از رابطه دو موجود، فراتر رفته و به یک امر نخستین برگردد. از اینجاست که می‌توانیم رابطه فلسفه اسلامی و نقد متافیزیک در اندیشه هایدگر را بفهمیم و آن هم اهمیت فهم وجود فراتر از هرگونه تعلق است در اینصورت شاید بتوانیم مسئله وجود، تعالی و الهیت را دیگر ذیل الگوی ساختن، نفهمیم و شاید بتوانیم این امکان را داشته باشیم که آن را ذیل تمایز انتولوژیک هایدگر فهم کنیم.